

فرصت را از دست ندهیم



امیرحسین خدایپرست
پژوهشگر فلسفه

موسیقی‌هایی را خاص دخترکم گرد آورده‌ام و گاهی در خانه آن‌ها را برایش پخش می‌کنم. در میان آن‌ها اجرایی هست از ترانه‌ی آفتابکاران جنگل (سر اومد زمستون... که از قضا، در میانه‌ی آن صدایی رسا می‌گوید: «دولت آینده، دولت کارشناسان و دولت استفاده از نهادهایی خواهد بود که این ملت با پایمردی خودشان آن‌ها را به وجود آورده‌اند، نه اینکه یک دولت رمالی و کفیبینی باشد». کسی که در اینجا از دولت آینده‌اش می‌گوید، نتوانست دولتی تشکیل دهد و در عوض، رقیبش دولتی تشکیل داد که هوادارانش بعدها آن را تحت سیطره‌ی جریان انحرافی (همان رمال‌ها و کفیبین‌ها؟) دانستند. از آن روزها بیش از ۱۵ سال گذشته است. تصور من این است که در طول این سال‌ها ما نه تنها از طریق چند دهه پایمردی ملت ایران پس از مشروطیت را حفظ و تقویت کنیم بلکه آن‌ها را ناتوان‌تر کردیم، هم با تصمیم‌های غیرکارشناسانه و ایدئولوژی‌زده هم با شکل دادن به نهادها و مجامع موازی به‌واقع غیرملی.

اینک ۱۵ سال از آن روزها گذشته است و دوباره در معرض انتخابات قرار گرفته‌ایم. کم نیستند کسانی که به شیوه‌های متفاوت ما را از امکان تأثیرگذاری در سیاست‌های کشور از طریق این انتخابات مأیوس می‌کنند. شاید چندین بیره نگویند اما من متن کوتاهی نوشتم و در آن آورده‌ام که فارغ از آرمان‌های بلند سیاسی، جامعه‌ی ایران با مسائلی بسیار مهم و مبرمی روبروست که تغلل در پرداختن به آن‌ها ما را به قهقرا می‌برد: آموزش و پرورش، آموزش عالی، محیط‌زیست، فقر و تبعیض طبقاتی و تحریم‌هایی که کم‌کم قدمت‌شان به حدود دو دهه می‌رسد و نفس جامعه‌ی مدنی ایران را گرفته است. نسل‌هایی با این مسائل دست‌گیر می‌اند و گستردگی و عمق آن‌ها زندگی نسل‌هایی دیگر را هم به شدت متأثر می‌کند. حرفم این بود که تجربه‌ی چهار دهه‌ی اخیر به‌وضوح نشان می‌دهد که دولت‌های گوناگون به شیوه‌های گوناگون به این مسائل می‌پردازند، برخی آن‌ها را، به قیمت زندگی میلیون‌ها نفر، نادیده می‌گیرند یا و خیم‌تر می‌کنند و برخی دیگر فضایی برای کاستن از بدبختی‌ها و چشم داشتن به بهبود امور ایجاد می‌کنند. نتیجه‌ای که گرفته بودم این بود که

شرکت در انتخابات می‌تواند گامی باشد برای باید رکن اصلی هر برنامه‌ی سیاسی باشد. حالا می‌خواهم یک نکته‌ی دیگر نیز به آن نوشته بیافزایم و آن اینکه، هستند دولت‌هایی که نهادهای مؤثر و ماندگار این کشور را تقویت می‌کنند و دولت‌هایی که با این نهادهای خصوصیت می‌ورزند یا هویت‌شان را عوض و آن‌ها را لگدال می‌کنند. نمونه‌ی روشنی که در آن سال‌ها دیده‌ام مؤسسه‌ای است که در آن سال‌ها تحصیل کرده‌ام و کار می‌کنم و نزدیک به ۶۰ سال قدمت دارد. من با چشمان خود دیدم که چگونه تحت زعامت معجزه‌ی هزاره‌ی سوم این مؤسسه از اوج به حوض افتاد و گرچه در مدتی نسبتاً کوتاه تلاش شد اعتبار از دست‌رفته بدان بازگردد، با تغییر دولتمردان دوباره دستخوش حوادثی شد که احیای آن را باز هم دشوارتر می‌کنند. این نکته نه تنها در مورد مؤسسه‌ی ما بلکه در مورد همه‌ی نهادها و مؤسسات آموزش عالی و نه تنها در مورد این همه بلکه در مورد همه‌ی نهادهای زیر نفوذ دولت در صنعت، تجارت، اقتصاد، آموزش، ورزش، گردشگری و مانند این‌ها صادق است.

باری، دخترکم من احتمالاً معنای آنچه را آن صدای رسا در میانه‌ی آهنگ آفتابکاران جنگل می‌گوید درک نمی‌کند ولی به گمان من، زندگی ما، زندگی او و هم‌نسلانش و زندگی فرزندان آن‌ها، کمتر بدبخت بودن‌شان و بیشتر خوشبخت بودن‌شان، تا حد زیادی به این بستگی دارد که آیا ما، به‌رغم نامالیمات و دشواری‌های جنگ‌های عزم آن داریم که دولت آینده دولت کارشناسان و دولت استفاده از نهادهایی باشد که این ملت با پایمردی خودشان آن‌ها را به وجود آورده‌اند یا نه. آرزوی من این است که چنین عزمی داشته باشیم و این فرصت را از دست ندهیم که از دست دادن این بار شاید هزینه‌ای بسیار گزاف در پی داشته باشد.

• صاحب امتیاز و مدیرمسئول: غلامحسین کرباسچی • مشاوران: عباس عدی و احمدزیدآبادی • سردبیر: محمدجوادروح • سردبیر آنلاین: افشین امیرشاهی • معاون سردبیر: مهرداد خدیو • دبیران گروه‌ها: فرزانه طهرانی (اقتصاد)، آرمین منتظری (دیپلماسی و بین‌الملل)، علی ورامینی (رسانه و فرهنگ)، سمیه متقی (سیاست) • الناز محمدی (جامعه) • آرژان خاموشی (عکس) • هادی حیدری (طرح و کاریکاتور) • شبنم رحمتی (معاون آنلاین) • مدیر هنری: مهدی قربانی تبار • حروفچینی و ویراستاری: شهرام هادی • مدیراداری و آگهی‌ها: شاهرخ حیدری • تلفن روابط عمومی: ۸۸۷۴۹۳۰۵ • تحریریه: ۸۸۷۳۰۵۲۹ • آگهی‌ها: ۸۸۷۳۵۲۰۷ • نشانی: خیابان شهید بهشتی، خیابان پاکستان، کوچه دوازدهم، پلاک ۱۸، لیتوگرافی و چاپ: هم‌میهن • توزیع: نشر گستر امروزین • تلفن: ۰۲۱-۹۱۳۰۴۱۴۲

حق با آن پیر عاقبت اندیش بود



علی ورامینی
دبیر گروه فرهنگ

عصر ۲۷ خرداد سال ۸۴ مثل هر عصر به روال آن سال‌ها، با رفقا در خیابان‌های شیراز ول شده بودیم. نوزده سالگی سال‌های رهایی بود برای ما. ۷ نفر در ۲۰۶ پشمی حسین چپیده بودیم، از بابابستنی خاکشناسی می‌رقیمت عقیق‌آباد و فرهنگ‌شهر و باز برعکس. مردمی برای رای دادن آمده بودند اما نه به روال دو دوره قبلش که چیزهایی محوی به خاطر داشتیم. بخصوص اصلاً شبیه تصاویر صف‌های سال ۷۶ نبود. یکی از روزنامه‌ها یک روز مانده به انتخابات تیتربیش را از سیدمحمد خاتمی با فونت بزرگ زده بود: «بگذارید معین بیاید». آن عصر جمعه هر جا مردمی می‌دیدیم که در صف رای‌گیری ایستاده بودند، با لحن خاتمی همه با هم می‌گفتیم بگذارید معین بیاید و قهقهه سر می‌دادیم. آن روزها چشمم به دهان آن فعال سیاسی ملی-مذهبی بود که به لحاظ فکری خود را به او نزدیک می‌دیدم. گفته بود خودش و حزب متبوعش در این انتخابات شرکت نخواهند کرد. من هم منتظر بودم خلق الله پرسند که به چه کسی رای می‌دهی تا بادی در غیغ بیاندازم و بگویم من عضو فلان حزب هستم و ما هم در حزب فقط از تصمیمات گروهی پیروی می‌کنیم. حزب هم تحریم کرده بود، بزرگش گفته بود این انتخابات محل بازی ما نیست. آن عصر سرخوش از کار حزبی، خنده‌های جوانی هیچ نمی‌دانستم آنکه در جمعه بعدش از صندوق رای بیرون می‌آید چه بی‌رحمانه به جان جوانی‌مان می‌افتد. نمی‌دانستم که اگر همان معین که می‌گفتند به رئیس دفترش هم آتوریته ندارد می‌ماند و راه نیم‌بند کمتر خراب و بیشتر صواب ۸ سال قبل را می‌رفت برای ما هم که نه اصلاح طلب بودیم و نه حتی هیچ علقه به خاتمی داشتیم احتمال خیلی زیاد کمتر حسرت آن روزهای جوانی را می‌خوردیم و یا بعدتر آن داغ ۸۸ به دلمان نمی‌ماند. نه اینکه با قطعیت بتوان

گفت که اگر آن روز چنان شده بود حتماً چنین می‌شد و نه حتی اینکه بخواهم امروز را با آن جمعه خرداد ۸۴ مقایسه کنم و یا جمعه ۳ تیر بعدش و در مقام دانای کل بگویم مردمانی که این روزها انتخابات را تحریم کرده‌اند بیراهه می‌روند و به ما عقلا نگاه کنند. فقط این روزها به این فکر می‌کنم که سیاست‌ورزی آن نیست که آن روز بزرگ حزب ما گفت، حرف مرد در سیاست یکی نیست. این روزها بیشتر از هر روز دیگر به آن یکی پیرمرد فکر می‌کنم که نشان داد کنشگری معطوف به اخلاق و خیرخواهی یعنی فارغ از هر حب و بغضی آنچه را انجام دهیم که گمان کنیم بیشترین خیر را برای بیشترین مردمان در پی خواهد داشت. به زنده یاد مهندس سحابی که آنچه ما سال‌ها بعد در آینه دیدیم آن روز در خشت خام دید و در برابر سپاهی حتی از کسی حمایت کرد که در دوران زمامداری‌اش محسوس شده و درد و رنج فراوان کشیده بود. ما مردم آنچنان بخت‌یار نبودیم که امروز روز بخواهیم سیاستمداری در تراز آن پیر بزرگ اندیش را انتخاب کنیم ولی اگر بود امروز هم با همه زخم‌ها و رنج‌هایش و بدون کینه باز آن می‌کرد که لااقل گمان می‌رود خیر بیشتری برای مردم دارد یا لااقل رنج کمتری در پیش خواهد داشت.



با آخرین نفس‌هایم



عبدالجواد موسوی
شاعر و روزنامه‌نگار

چه می‌توانم گفت؟ اصلاً حرفی هم برای گفتن باقی مانده است؟ در آستانه یک اتفاق مهم تاریخی هیچ استدلالی که بتواند ناامیدان از زمین و زمان را پای صندوق‌های رای بکشد، ندارم. در پیام‌هایی که می‌دهند بعد از یکی، دو پیام که رد و بدل می‌شود، می‌گویم به‌هر حال دوستی ما ایران را دوست می‌داریم منتهی روش‌مان باهم متفاوت است. خودم هم خوب می‌دانم که دارم از پرسش‌های اساسی فرار می‌کنم. شاید هم دیگر حوصله ندارم. وقت تنگ است و اگر قرار باشد برای مجاب کردن یک نفر از تحریمی‌ها زیادی وقت بگذارم کار از کار خواهد گذشت. نباید به این جاها می‌رسید. پریش‌ها در جایی گفتم، این جمله از فرط تکرار مهوع و مبتذل شده، اما ما این‌بار حقیقتاً در شرایط حساس کنونی قرار داریم. باید خیلی بلاها سرمان می‌آمد تا به این نقطه برسیم. در سال ۸۴ کل دولت اصلاحات چنان بی‌خیال انتخابات شده بود که مشهور بود فرماندارها رفته‌اند و کاری به کار انتخابات ندارند. هر ۹ روز یک بحران کار خودش را کرده بود و دولت بالاخره بعد از هشت سال، ناامید و ناتوان فقط لحظه‌شماری می‌کرد که زودتر برود پی کارش. احتمالاً سیدمحمد خاتمی دلش برای کتابخانه‌اش تنگ شده بود و بقیه هم می‌خواستند از زیر بار فشار آن همه تنش و درگیری خودشان را خلاص کنند و بروند چند صباحی را فارغ از غوغای جهان به زندگی‌شان برسند. بسیاری از مردم هم که به دولت اصلاحات چشم امید داشتند خسته و فرسوده از تنش‌های بی‌پایان و ناامید از دولتی که زورش به گروه‌های فشار نمی‌رسید بی‌خیال انتخابات شدند. نتیجه آن که معجزه هزاره سوم به قدرت رسید و ما بعد از اندک مدتی تازه فهمیدیم چه دیواری روی سرمان آوار شد. هی چشم بستیم و تصور کردیم اگر آن تورم قابل تحمل ادامه می‌یافت، اگر سیاست تنش‌زدایی با جهان ادامه می‌یافت، اگر بر سر مفاهیمی مثل حقوق شهروندی و کرامت انسانی پای فشار می‌کردیم، اگر رئیس‌جمهورمان دست‌کم کسی بود که وقتی حرف می‌زد عرق شرم بر پیشانی‌مان نمی‌نشست و... الخ، این سرزمین چه سرنوشتی پیدا می‌کرد؟ اگر خودخواهی و منیت در جبهه اصلاحات و سازندگی وجود نداشت و یک کاندیدا در نهایت معرفی می‌کردند شاید کار به این تحریم‌ها،

تورم‌ها، آبروریزی‌ها، اختلاس‌ها و بی‌برنامگی‌ها نمی‌کشید. هشت سال تمام به ای کاش و اگر گذشت. حالا قدردان فرصت‌ها بودیم و فرصت پیش نمی‌آمد. در کمین نشستیم بودیم تا دوباره بتوانیم روی پایمان بایستیم. به همین دلیل وقتی روحانی آمد دیگر چند و چون نکردیم از کجا آمده و سابقه‌اش چیست و چه سودایی در سر دارد. همین که فهمیدیم مورد تأیید خاتمی و هاشمی است، درنگ نکردیم. همین که فهمیدیم می‌تواند جلوی جلیلی و قالیباف بایستد، تصمیم گرفتیم او رئیس‌جمهورمان شود. چهار سال اول را تا حدودی آسوده بودیم. اگرچه روزگاران خاتمی دیگر تکرار نشد، اما ما به رنگ و بوئی از آن دوران قانع بودیم. حالا وزیر خارجه‌ای داشتیم که بلد بود انگلیسی صحبت کند! حالا دست‌کم وزیر فرهنگ و ارشادمان امنیتی نبود! حالا به وزیر نفت‌مان ژنرال می‌گفتند. برجام شد آرزوی‌مان. که اگر ترامپ دیوانه سرکولاهش پیدا نشده بود و تندروهای داخلی با او هم‌پیمان نشده بودند، می‌توانستیم کارها صورت دهیم. مثل همیشه نشد اما ما پاپس نکشیدیم و دور دوم هم به روحانی رأی دادیم تا هم بدعهدی نکرده باشیم و هم واقعه تلخ ۸۴ بر سرمان آوار نشود. هرچقدر دولت روحانی در دور اول خوش‌شانس بود در دور دوم بخت از ایشان کاملاً برگشته بود. از گرانی بنزین، کرونا، سیل و تشدید تحریم‌ها گرفته تا بحران قیمت مرغ هم‌همه دست‌به‌دست هم دادند تا خاطره آن چهار سال اول را هیچ‌کس به خاطر نیآورد. حالا ما حسابی از پا درآمده بودیم. آنقدر خسته بودیم که دیگر برایمان فرقی نمی‌کرد چه کسی بیاید. همتی هم شوقی در ما بر نمی‌انگیخت. به ناچار تن دادیم به قضا و قدر. خیلی‌ها مان گفتیم شاید دولت مطلوب حضرات بیاید و مشکلات حل شود. شاید جدی مشکل ما اینم که بلد نیستیم انتخاب درست کنیم. شاید بعضی‌ها دارند انتقام انتخاب اشتباه‌مان را از ما می‌گیرند. کنار کشیدیم اما تورم کم‌رشدتر شد. تحریم‌ها بیشتر شد. فرهنگ روز‌به‌روز مبتذل‌تر شد و... الخ. حالا یک‌بار دیگر امکان انتخاب فراهم شده است. بعضی از ما چنان زخم خورده‌ایم که اصلاً توان برخاستن نداریم. بعضی از ما دیگر به این بازی اعتمادی نداریم. برای بعضی‌ها مان همه چیز علی‌السویه شده است. خلاصه آنکه: به غیر ما دو، سه مجروح در قبیله نماند. چه باید کرد؟ نمی‌دانم. اما این را خوب می‌دانم که این آخرین نفس‌های ماست. آخرین شانس ما برای نه برنده شدن که برای همه چیز را از دست ندادن. آخرین شانس ما نه برای پیروزی که برای شرمگینانه نباختن. آخرین شانس ما نه برای زیستن در این آب و خاک که دست‌کم برای مردن در سرزمینی به نام ایران.

سیمای ملی؟

جلی در سایه جلیلی



رضا صائمی
خبرنگار گروه فرهنگ

به نظر می‌رسد دولت در سایه سعید جلیلی به صداوسیما در سایه وحید جلیلی هم تسری یافته تا این برادران، میراث‌دار خانوادگی یک گفتمان باشند. روزگاری او مدیریت حاکم بر صداوسیما را محفل دانسته و در نطقی تند و آتشین، آنها را «باند خشن» می‌نامید که سال‌هاست صداوسیما را تسخیر کردند. او در پاییز سال ۹۷ در مراسم شروع به کار رسمی تشکل «جامعه رسانه اسلامی» که در دانشکده صداوسیما برگزار شده بود، گفت: «همان خدایی که خرمشهر را آزاد کرد، ان‌شاءالله سازمان صداوسیما را از دست اقلیتی که ادعای بی‌شماری دارند، آزاد کند». سه سال بعد در تابستان ۱۴۰۰ صداوسیما با اشاره همان «باند خشن»، به تسخیر او و جریان پایداری درآمد. وحید جلیلی، معاون جلیلی شد اما عمق نفوذ او راهبردی‌تر از یک معاون بود. صداوسیما مدت‌هاست به همان چیزی تبدیل شده که اصولگرایان آرزوی آن را داشتند. هر برنامه پرمخاطبی را با جایگزینی از جنس انقلابی با تفکرات نزدیک به پایداری و جلیلی تغییر دادند. «فوتبال برتر» جای «نود» نشست، میثاقیان به جای عادل فردوسی‌پور. برنامه «دوره‌ی» را حذف کردند و به جای آن «مهمانی» را ساختند. حتی «خندوانه» و «رامبد جوان» هم تحمل نشد و جای خودش را به «سیدخندان» با مجری‌گری نویسنده سایت رجانیوز داد تا مردم انقلابی را با طنزهای سیاسی‌اش بخنداند. سرروش صحت و برنامه «کتاب باز» حذف شد تا در فرهنگ تفکر انقلابی حاکم شود. گویی قاب صداوسیما انحصاراً باید در اختیار تفکر پایداری قرار می‌گرفت تا نقشی که در نظر داشتند را ایفا کند. تفکری که با حضور پیمان جلیلی در صداوسیما تقویت شد و برای سلبریتی‌ها هم خط‌نشان می‌کشید. وحید جلیلی همانطور که خود پیش‌تر گفته بود، به صداوسیما رفت تا تعریفی از «آرمان» و «هدف» در این رسانه ارائه و آن را «عملیاتی» کند؛ چراکه از نگاه او این سازمان «رسماً از تعریف خود جدا شده است و ضد آرمان است و در حوزه‌های وسیع بی‌عملی می‌کند». از نگاه او: «سازمان صداوسیما به اسم برنامه‌سازی به اشغال طبقه رفیقه بی‌هویت درآمده است و یک اقلیتی برای صداوسیما تعیین تکلیف می‌کنند». جلیلی در همان سال ۹۷ با اشاره به پخش برنامه «دوره‌ی»، صداوسیما را «فاسد» خوانده بود: «اقتدار در سازمان صداوسیما وجود دارد، اما سیاست و نرم‌افزار این سازمان رسماً دچار فساد شده است.» او آمده تا «کاراکتر حزب‌اللهی» را در صداوسیما به نمایش بگذارد همچنان که در گذشته گفته بود: «سازمان صداوسیما را در خدمت اقلیت محدود آورده‌اید. در طول این ۲۰ سال گذشته آیا یک کاراکتر حزب‌اللهی در سریال‌ها نشان داده‌اید؟» او ادعا می‌کرد که باید صداوسیما در خدمت جامعه باشد، نه «اقلیت» محدود اما حالا انگار قاعده هنوز همان است که بازی به‌نفع جلیلی‌ها عوض شده است. حالا نقش سایه او در آخرین مناظره برادرش با رقیب آشکار شد تا شکستی که در اولین مناظره دونفره برای سعید جلیلی رخ داد، جبران شود. نوع زمان‌بندی و تبعیض بین دو نامزد، تفاوت در محتوای سوالات و میزان چالشی بودن آنها. با اینکه در ابتدای برنامه گفته شده بود که از برنامه نخست مناظره دونفره یک دقیقه‌و‌اندی باید به دکتر پزشکیان تعلق گیرد اما در نهایت مجری برنامه نتوانست زمان سخنرانی جلیلی را به‌درستی مدیریت کند و فرصتی مساوی و عادلانه بین آنها برقرار شود. البته رئیس سازمان صداوسیما این نقد را برتافت و درباره نحوه طرح سوالات مناظره‌ها در دور دوم انتخابات ریاست‌جمهوری توضیح داد که سوالات دو مناظره اخیر، صریح، روشن و مستند به اظهارات نامزدها و اطرافیان‌شان بود. به گفته جلیلی، مجری مناظره از همکاران توانمند رسانه ملی است و نحوه طرح سوالات مناظره هم صریح، روشن و مستند به اظهارات خود نامزدها و منتقدان و طرفداران‌شان بود؛ براین اساس به‌نظرم قضاوت مردم با ارزیابی‌هایی که بعضی از اطرافیان و جناح‌های سیاسی می‌کنند، متفاوت خواهد بود. البته انتظاری نیست که جلیلی این نقد را بی‌پذیر تا هم عملکرد سازمان تحت مدیریت خود را زیر سوال ببرد، هم شبهه‌برانگیز بودن نفوذ معاونش را به‌عنوان برادر یکی از نامزدها دامن نزند. اما آنچه همه شاهد بودند این بود که برخلاف مناظره‌های قبلی، موازنه زمانی و محتوایی مناظره آخر مهندسی شده بود و بسیاری از مردم در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی به آن اشاره و انتقاد کردند. صداوسیمایی که مدعی رسانه ملی بودن است آیا می‌تواند میل به دوگانگی‌اش را مدیریت کند و اگر سعید جلیلی رئیس‌جمهور شود، آیا رسانه ملی به رسانه جلیلی و برادران تبدیل می‌شود؟